

# سخنی درباره لوح ملا عبدالرزاق

علاءالدین قدس جورابچی

یکی از الواح نازله از قلم حضرت بهاءالله در دوره اقامت در شهر ادرنه (ارض سر) در سالهای ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۵ ه.ق.، برابر با ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۸ میلادی، لوحی است مصدر به «بسم الله الاقدس الاعظم الاعلی» و با مطلع: «مکتوب آن جناب به منظر اکبر وارد و از قمیص کلماتش نفحات حب مالک اسماء و صفات متضوع»، که در سی و چهار صفحه به خط مشکین قلم در مجموعه اقتدارات چاپ هندوستان مندرج است.

این لوح مبارک به اعزاز یکی از مؤمنین اهل قزوین موسوم به ملا عبدالرزاق و در پاسخ به پرسشهای مطروحه در عریضه اوست.

مکان صدور این لوح چنانکه در متن آن آمده است ارض سر یعنی ادرنه است، آنجا که می فرماید: «قسم به نقطه اولیه که طلعت احدیه از احزان وارده و سد سبیل به اغوای انفس مشرکه از ذکر مقامات خفیه مستوره عالیه مرتفعه ممنوع شده و به شأنی بلایا وارد که احدی جز حق محصی آن نه و ارض سر سرراً در اضطراب و احدی بر آن مطلع نه الا ربک العزیز الوهاب». (اقتدارات، ص ۷۴)

زمان نزول این لوح بین سالهای ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۶ ه.ق. (۱۸۶۵ تا ۱۸۶۸ میلادی) و چنانکه در متن لوح بدان اشارت رفته بعد از نزول کتاب بدیع بوده است: «فاعلم بان الفرق بین الاسمین ما یری بین الاعظم و العظیم. و هذا ما بینه محبوبی من قبل و انا ذکرناه فی کتاب بدیع». (اقتدارات، ص ۶۱)

حضرت بهاءالله در یکی از الواح به امضای خادم درباره «کتاب بدیع» چنین میفرماید: «کتاب بدیع که از لسان یکی از احبّا از مصدر وحی نازل شده، کتابی است که در ادرنه جواب از اعتراضات میرزا مهدی ازلی بعنوان آقا محمد علی اصفهانی صدور یافت». (اسرارالآثار، ج ۲، ص ۳۲)

و نیز حضرت ولیّ امرالله در کتاب قرن بدیع در فصل ادرنه در این باره چنین میفرماید: «یکی دیگر از آثار مهمه بدیعه کتاب بدیع است که در ردّ مفتریات و اعتراضات میرزا مهدی رشتی<sup>۱</sup> و رفع شبهات اهل بیان نازل شده و بمنزله کتاب ایقان است که در اثبات حقایق امر حضرت باب از قلم اعلیٰ صادر گردیده».

توضیح آنکه میرزا مهدی رشتی یا گیلانی در اصفهان با آقا محمدعلی تنباکوفروش اصفهانی معاشر شد و بعد در طهران به آئین حضرت باب گروید و سپس در اسلامبول رحل اقامت افکند و به میرزا یحیی ازل پیوست و در آنجا از سوی حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله، سفیر ایران در اسلامبول، قاضی شیعیان ایرانی گردید. نامبرده در سال ۱۲۸۳ ه.ق. (۱۸۶۵ میلادی) نامه‌ای اعتراض آمیز و شبهه انگیز و انباشته از تهمت و افترا نسبت به حضرت بهاءالله و دعوی ایشان نگاشت و برای آقا محمدعلی تنباکوفروش اصفهانی از خادمان آن حضرت در آن زمان در ادرنه فرستاد و حضرت بهاءالله کتاب بدیع را در پاسخ به مطالب مندرج در نامه او به اسم آقا محمدعلی تنباکوفروش، نازل فرمود.

باری، ملاً عبدالرزاق فرزند آخوند ملاً عبد الرحیم قزوینی بود و جناب شیخ کاظم سمندر در کتاب تاریخ سمندر درباره این پدر و پسر چنین آورده است: «و از جمله علمای محترم جناب آقاخوند ملاً عبد الرحیم قزوینی ملاً باشی حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم بودند که بعد از مجاهدات و مذاکرات و زیارت کلمات و آیات از امر نقطه بیان جلّ ذکره اطمینان حاصل نموده به ذکر ذکرالله و تبلیغ امرالله مشغول بودند و در وقتی هم از ازل سؤالاتی نموده و جوابهایی نامعقول شنیده بودند تا اعلان امرالله شده کراهت اخیری این شخص با تقوی به کمال تدقیق رسیدگی و تحقیق نموده با نهایت اقتدار در امرالله ثابت و راسخ شده به تبلیغ و خدمت و تألیف و محبت قیام نمودند و در قریه ککین ابتدا ایشان تخم محبت الله و ایمان کاشتند و پسرهای متعدد داشتند، اعلم و اکمل و افضل آنها مرحوم مبرور آخوند

ملاً عبدالرزاق عليه رضوان الله بود که مسائل فرق بين قائم و قیوم و بقای تشخص و تعین و شعور در ارواح انسان بعد از صعود و ابتدای ایجاد عالم را از جمال قدم سؤال نمود و جواب مفصل نازل و در بعضی کتب مطبوعه مندرج است. هر دو در قزوین صعود نمودند علیهما رحمة الله و غفرانه». (صص ۲۲۱ و ۲۳۲)

باری، پرسش‌های چهارگانه ملاً عبدالرزاق از حضرت بهاء الله در عریضه تقدیمی از این قرار است:

پرسش اول، در فرق قائم و قیوم؟

پرسش دوم، بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری ...، آیا همین تعین و تشخص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است، بعد از موت هم باقی است یا زائل می‌شود؟

پرسش سوم، از چگونگی خلق؟

پرسش چهارم، چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمه در کتب تواریخ نیست؟

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک پیش از آنکه به سؤالات ملاً عبدالرزاق جواب عنایت فرماید، در مقدمه و پیش‌گفتار، به چگونگی افکار و آراء و اقوال و اعمال اهل بیان اشارت می‌نماید و یادآور می‌شود که با همه آن سفارش‌ها و توصیه‌ها و نصایح و اندرزهای حضرت نقطه اولی در کتب و آثار درباره موعود بیان، «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ»، اهل بیان چه برداشت و استنباط نادرست و بی‌مایه و چه عکس‌العمل و واکنش مخالف و ستیزه‌جویانه به هنگام ظهور او از خود ظاهر و آشکار ساخته‌اند! و از جمله چنین می‌فرماید: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا جَمِيعَ كَلِمَاتِ بَيَانٍ وَ أَحْكَامِ مُنْزَلَةٍ فِيهِ ظُلْمٌ لِمَنْ شَرِكِينَ نُوْحَةٍ مِي نَمَائِدِ. نَظَرٌ بِه اسْتِحْكَامِ رِيَاثَتِ خُودِ ذِكْرِ بَيَانٍ فِي لِسَانِ جَارِي وَ لَكِنْ بِرِ مُنْزَلِشِ وَارِدِ آوْرْدِه‌آندِ أَنْجَه رَا كِه هِيچِ مَلْتِي بِه مَظَاهِرِ الْهِيَّهِ وَارِدِ نِيَاوْرْدِه ...» (اقتدارات، ص ۴۹)

باری، حضرت بهاء الله پس از بیان یک مقدمه روشن‌گرانه و پندآموزنده به اهل بیان، به یک‌یک پرسش‌های چهارگانه ملاً عبدالرزاق پاسخ می‌فرماید.

## نگاهی به مضامین لوح عبدالرزاق

لوح عبدالرزاق را می‌توان در دو بخش جداگانه به شرح زیر مورد بررسی و مطالعه قرار داد:

بخش اول زیر عنوان: «درباره پیش‌گفتار لوح عبدالرزاق»

بخش دوم زیر عنوان: «درباره پاسخ به پرسش‌های عبدالرزاق»

### بخش اول: «درباره پیش‌گفتار لوح عبدالرزاق»

حضرت بهاء‌الله، چنانکه در مقدمه این مقاله گفته آمد، پیش از آنکه به پرسش‌های مطروحه پاسخ دهند در ضمن هفده صفحه از سی و چهار صفحه این لوح درباره پندار و گفتار و کردار اهل بیان و همچنین در نصیحت و هدایت آنان و نیز در توجیه و توضیح برخی از بشارات و اشارات و حقایق مندرج در آثار و نوشته‌های حضرت نقطه اولی درباره ظهور موعود بیان و عظمت شأن و مقام او و سرانجام در اثبات حقانیت و راستی ظهورشان بعنوان ظهور «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ»، مطالبی بیان می‌فرمایند که ما در اینجا در نه موضوع بطور اختصار و کوتاه به شرح آن می‌پردازیم:

**موضوع اول:** در اینکه اهل بیان مقصود از ظهور و رسالت حضرت نقطه اولی را درک نکرده‌اند: اگر مقصود را بیان توحید و یگانگی ذات الهی دانند، این مطلب تازه‌ای نبوده است، زیرا همه مظاهر مقدسه حکایت از این اصل و حقیقت نموده‌اند. چنانچه مقصود را نزول حدود و احکام ظاهره شناسند، این نیز موضوع جدیدی نبوده است، از آنجائیکه همه پیامبران در گذشته ایام از سوی حضرت پروردگار کم و بیش مأمور به انجام این امر و اجرای این وظیفه بوده‌اند. بلکه همه هدف و مقصود از ظهور حضرت نقطه اولی و نزول کتاب بیان و آیات نازله در آن، بشارت به ظهور مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ و آماده‌نمودن اهل بیان و اخذ عهد و پیمان وفاداری به او از آنان بوده است و نه جز آن!

حضرت باب در باب هشتم از واحد پنجم کتاب بیان در این باره چنین می‌فرماید: «قسم به ذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ اگر کسی یک

آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند ... و بدان که در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر قصد شده که اطاعت کنند **مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَ** را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود».

**موضوع دوم:** درباره اینکه هرچند بواسطه این ظهور اعظم، بیان و آنچه در آن است محقق شده و نام نقطه بیان والا و بلندآوازه گردیده و آثار و نشانه‌های آن حضرت در خاور و باختر انتشار یافته، با این همه رؤسای اهل بیان برآند که بهاءالله بیان را نسخ کرده تا از این رهگذر در قلوب مؤمنان شک و شبهه اندازند و برای اثبات مرجعیت و خداگونه بودن «عجل» یعنی میرزا یحیی تلاش و کوششی نمایند.

توضیح آنکه: بنا بر آنچه که در قرآن، سوره «طه» آمده است، سامری نام کسی است که در هنگام غیبت حضرت موسی و بودن او در کوه طور، از زر و زیور اسرائیلیان گوساله (عجل) زرینی بساخت و آنان را بجای «یهوه» به عبادت و پرستش آن فراخواند. اما در تورات، سفر خروج، باب سی و دوم، هارون برادر حضرت موسی را سازنده گوساله زرین نوشته است.

به هر ترتیب در آثار حضرت بهاءالله مقصود از «سامری» سید محمد اصفهانی است که به تحریک و وسوسه و اغوای او «عجل» یعنی میرزا یحیی ازل مدعی جانشینی و وصایت حضرت باب شد و به دشمنی و مخالفت با حضرت بهاءالله قد برافراشت و سرانجام حتی قدم فراتر نهاد و ادعای مظهریت نیز نمود.

افزون بر این با آنکه اهل بیان بر این باور و اعتقادند که بالاترین مرتبه عرفان در کتاب بیان مقام توحید است، با این همه هنوز بدان مرحله و جایگاه نرسیده‌اند که مظاهر مقدسه را یک مظهر دانند و احکامشان را یک حکم شمرند.

حضرت نقطه اولی در کتاب بیان، باب دوم از واحد اول، چنین می‌فرماید: «اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور محمد است در رجوع آن و لکن چون ظاهر شده به ظهورالله کل اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند، زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن».

**موضوع سوم:** در اینکه ظهور مظاهر الهی منوط و وابسته به نسخ احکام و حدود شریعت پیشین نبوده و نیست و چه بسا از پیامبران آمده‌اند و تأیید حدود و احکام شرایع قبل را نموده و مجری داشته‌اند، زیرا حکم مظهر قبل همان حکم مظهر بعد است که از پیش وضع گردیده است. از این رو اگر کسی مابین مظاهر ظهور و احکام الهی فرق و تفاوتی گذارد و فصل و جدائی قائل شود، از مرتبه و مقام توحید بیرون شده است. از این رو است که حضرت نقطه اولی در کتاب بیان، باب پانزدهم از واحد اول، می‌فرماید: «در اینکه حضرت حجّت ظاهر شد به آیات و بیّنات به ظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است».

**موضوع چهارم:** در اینکه به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق «نسخ و اثبات هر دو در مقرر اقدس واحد بوده و خواهد بود، لو کنتم تعرفون. جمیع امور معلّق است به مشیّت الهی و اراده آن سلطان حقیقی، چه اگر در این حین حکمی از سماء مشیّت رحمن نازل شود و جمیع عباد را به آن امر فرماید و در آن بعد فسخ آن نازل گردد، لیس لأحد أن يعترض عليه لأن المراد ما أراد ربکم مالک یوم المیعاد. در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و به آیه بعد نسخ حکم آیه قبل شده. گویا مشرکین بیان قرآن هم نخوانده‌اند. غفلتشان به مقامی رسیده که آنچه از قبل به آن موقن بودند و در کتاب‌الله منصوص بوده، مثل ناسخ و منسوخ فرقان، حال به همان متمسک شده و بر سلطان غیب و شهود اعتراض می‌نمایند.» (اقتدارات، صص ۴۷ و ۴۸)

توضیح آنکه «نسخ» در لغت به معنای شکستن، و «ناسخ» به معنای شکننده، و «منسوخ» به معنای شکسته شده آمده است. حکمی از سوی پیامبر اکرم وضع می‌شد و پس از چندی حکمی دیگر بر پایه اقتضاء و ضرورت، جانشین آن می‌گردید، حکم اول را منسوخ و حکم دوم را ناسخ می‌گفتند. به سخن دیگر، ناسخ حکمی است که جایگزین حکم پیشین می‌شود و منسوخ قاعده و قانونی است که بسبب قانون تازه از درجه نفوذ و اعتبار ساقط می‌گردد.

در کتاب قرآن از این گونه آیات ناسخ و منسوخ بسیار دیده می‌شود و پایه و اساس همه آن مدلول آیه یکصد و شش در سوره بقره است که می‌فرماید: «مَا نُنسخُ مِنْ

آیه اَوْ نُنْسِهَا نَاتٍ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؟» یعنی: هنگامی که آیه‌ای را نسخ کنیم و یا آن را ترک نمائیم، بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم. ای محمد، آیا ندانسته‌ای که خدا بر همه چیز توانا است؟ در چگونگی و نحوه احکام ناسخ و منسوخ در قرآن چند آیه زیر را شاهد مثال می‌آوریم:

الف- حکم تغییر قبله مسلمانان از مسجد اقصی در بیت المقدس به مسجد حرام در مکه:

سوره بقره، آیه ۱۴۴: «قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا. فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...» - یعنی: ای محمد، ما گردش روی تو را از این سو به آن سو بر آسمان می‌بینیم. اینک ما روی تو را به سوی قبله‌ای که از آن راضی و خشنود باشی، می‌گردانیم. پس روی را به سوی مسجد حرام بگردان. و ای مؤمنان، هر جا که باشید، روی هاتان را بدان سو بگردانید.

ب- تغییر و تبدیل احکام مدارا با مخالفان، به جنگ و جدال و کشتار آنان: سوره کافرون، آیه ۶: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» - یعنی: دین شما از آن خود و دین من از آن من. سوره بقره، آیه ۲۵۶: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» - یعنی: در دین زور و اجباری نیست. سوره توبه، آیه ۵: «فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» - یعنی: پس از آنکه ماه‌های حرام سپری گردید، هر جا که مشرکین را یافتید، آنان را به قتل رسانید. سوره انفال، آیه ۶۵: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ» - یعنی: ای پیغمبر، مؤمنان را بر جنگ و جدال تشویق و ترغیب نما.

ج- در شرب خمر و قماربازی:

سوره بقره، آیه ۲۱۹: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا...» - یعنی: ای پیغمبر، درباره شراب و قمار از تو سؤال می‌نمایند. به آنان بگو که در شراب و قمار برای آدمیان هم گناه بزرگی وجود دارد و هم منافع، و گناه آن بیشتر از منافع آن است. سوره نساء، آیه ۴۳: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» - یعنی:

ای مؤمنان، در حال مستی به نماز نپردازید تا دریابید آنچه را که می‌گوئید. سوره مائده، آیه ۹۰: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» - یعنی: ای مؤمنان، همانا شراب و قمار... زشت و ناپاک است و از اعمال پلید شیطان. پس از آن بپرهیزید که شاید رستگار شوید.

باری، اهل بیان با باور و اعتقاد به موضوع ناسخ و منسوخ احکام در قرآن و اینکه هنوز حکمی به مرحله اجرا در نیامده بود، حکم ناسخ آن وضع می‌گردید، با این همه خود زبان به ایراد و اعتراض گشوده‌اند که هنوز احکام بیان ثابت و به مرحله اجرا و عمل در نیامده، ظهور جدید جائز نمی‌باشد و احکام تازه محلی از اعراب ندارد! با آنکه به تأکید روشن و صریح حضرت باب، کتاب بیان سراسر در بشارت به ظهور مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ نازل گردیده و اجرای حدود و احکام آن منوط و موکول به پذیرش و قبول او بوده و حتی آن حضرت منزل بیان پیش از ظهور خود بوده است، چنانکه می‌فرماید: «ملخص این باب آنکه مد نظر بیان نیست الا به سوی مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست چنانکه منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق‌ترند به سوی او از اشتیاق هر حبیبی به محبوب خود.» (بیان فارسی - باب سوم از واحد سوم) و نیز می‌فرماید: «فی انّ ما فی البیان تحفة من الله لمن يُظْهِرُهُ اللَّهُ ... ملخص این باب آن که آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه است من قبل الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشئه اخرای او است ... و همین قسم آنچه در بیان متکون شود از شئون محبوبه، تحفه است از قبل نقطه بیان به سوی مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ که ظهور اخرای نقطه بیان باشد و همین عز و فخر کل را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را به ذکر انتساب به خود ... و همچنین مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ قبول نمی‌فرماید شیئی که منسوب به بیان است الا آنکه منسوب به کتاب او شود.» (بیان فارسی - باب نوزدهم از واحد دوم)

حضرت نقطه اولی سفارش به اهل بیان و رعایت جانب احتیاط از سوی آنان را تا به آنجا می‌رساند که حتی سؤال از مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ را جائز نمی‌داند که مبدا سؤالی شود که شایسته شأن و مقام او نباشد و مایه حزن و اندوه او شود، چنانکه



می‌فرماید: «ملخص این باب آنکه سؤال عَمَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ جَازِزٌ نِيسْتِ الْآ مِنْ آنچه لایق به او است، زیرا مقام او مقام صرف ظهور است، حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر ... ولی از آن چیزهایی که در شأن او نیست سؤال نکرده. مثلاً اگر از کسی که یاقوت می‌فروشد سؤال شود از بهای گاه، چقدر محتجب بوده و مردود است.» (بیان فارسی - باب سیزدهم از واحد سوم)

اما با اینهمه، به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق: «در این ظهور اموری ظاهر که از اول ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبیه آن اصغاً نگشته و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده‌اند جواب‌های شافی کافی شنیده‌اند و اکثری از نفوس آنچه طلبیده‌اند، به آن فائز شده‌اند.» (اقتدارات، ص ۵۱)

**موضوع پنجم:** درباره اینکه به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق: «در ایامی که این غلام الهی ما بین اعدا به انتشار آثارالله و ارتفاع ذکرش مشغول بود، رؤسای بیان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند ... و چون امرالله ظاهر شد بیرون آمده احکامی که کلّ بیان باو محقق و منوط بوده از میان برداشته‌اند.» (اقتدارات، ص ۵۲)

اشاره حضرت بهاءالله در این بیان به میرزا یحیی ازل و چگونگی سلوک و رفتار و روش و گفتار او پس از شهادت حضرت اعلیٰ، در ایران و سپس در عراق است. چنانکه حضرت عبدالبهاء در لوح به افتخار حاجی غلامحسین در این باره چنین می‌فرماید: «جمیع یار و اغیار حتی افراد بیانی‌ها مطلعند که جناب میرزا یحیی بعد از شهادت حضرت اعلیٰ احباب را امر بر تحریک فتنه نمود و خود تاج درویشی بر سر نهاد و کشکول فقر به دست و پوست طریقت بر دوش از مازندران به این وضع فرار نمود و جمیع یاران را گیرداد و خود در نهایت تقیه و خفا در مازندران ورشت سیر و گشت می‌نمود. عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه به بغداد وارد شدند او نیز خفياً به لباس تبدیل حاضر و چون جمال مبارک به سلیمانیه تشریف بردند او در سوق الشیوخ بغداد و سماوه و بصره به کفش فروشی مشغول و مشهور بود. و چون عودت به بغداد از راه نجف نمود به حاجی علی لاص فروش، یعنی گچ فروش، معروف بود، ابداً ذکرى از امر باقى

نمانده بود. و چون جمال مبارک مراجعت فرمودند و اعلاء کلمة الله فرمودند و سفر اسلامبول شد و صیت حق جهانگیر گشت و خوف و خطر نماند، هر کس از پس پرده برون آمد و میدانی یافت و جولانی کرد. کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبریس، متظلل در ظل انگلیس، تا به حال کجا بودی، یازده سال بغداد در چه حفره خزیده بودی، بعد از شهادت حضرت اعلیٰ روحی له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهرگشت و در مقابل اعدا چه مقاومتی حاصل شد؟ جز اینکه به هفت شهید به اصطلاح توقیع مرقوم گشت از جمله ملاً جعفر در کاشان و سید محمد ملیح در طهران و دیگران و در آخر هر یک توقیع اُرسِلوا لَنَا بِکَرّاً مرقوم بود و هیچ یک هم نیز الحمدلله ارسال ننمود و در لوح مسطور مرقوم گشت ان الله یحبّ ان یراک بین الفین من الحوریات، و هر چه ممکن بود تزئید نساء شد، از شیراز ام احمد از تفریش بدری از مازندران رقیه و از بغداد متعدّد، با وجود این به اینها قناعت نشد، حرم محترمه حضرت اعلیٰ، همشیره ملاً رجبعلی ام المؤمنین (مراد: فاطمه خانم، حرم منقطعه حضرت باب در ایام اصفهان) که به نصّ قاطع حضرت اعلیٰ ازدواج جائز نه او نیز تصرف شد و بعد از چند روز به حاجی سید محمد بخشیده گشت ... (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، چاپ آلمان صص ۲۱۰ و ۲۱۱)

**موضوع ششم:** درباره اینکه به فرموده حضرت بهاء الله در لوح عبدالرزاق: «در ظهور تسع که منصوص بیان است، چه می‌گویند؟ ... تازه از ناحیه کذبه قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلیٰ از سنه تسع، تسع بعد از ظهور من یظهر است در مستغاث ... شعورشان به مقامی رسیده که تازه در این ایام یک خبیث مثل خودی را به این اسم اعظم نامیده‌اند و بعد نوشته‌اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد، فلان هم به این اسم نامیده شده ...» (اقتدارات، صص ۵۲ و ۵۳) در قسمت اول این مقال اشاره حضرت بهاء الله به گفتار حضرت نقطه اولی در کتاب بیان عربی باب پانزدهم از واحد ششم است که می‌فرماید: «ثم فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون». با این وجود رؤسای اهل بیان در تعبیر و تفسیر این آیه

بی پروا گفته‌اند که مراد حضرت باب از سنهٔ تسع، تسع سنه بعد از ظهور من یظهر در سال مستغاث است، یعنی نه سال پس از دو هزار و یک سال!

در قسمت دوم این مقال، اشارهٔ حضرت بهاء‌الله به ادعای من یظهره‌اللهی میرزا یحیی است در ادرنه به هنگام «فصل اکبر» و در پاسخ به ابلاغ رسمی حضرت بهاء‌الله به او طیّ سورهٔ امر، به عنوان موعود بیان یعنی من یظهره‌الله.

حضرت ولیّ امرالله در این باره در کتاب قرن بدیع چنین می‌فرماید: «حال موقعی فرا رسید که جمال اقدس ابهی مقام مظهریت خویش را که لساناً و طیّ الواح و رسائل شتی اظهار فرموده بودند، رسماً به نفسی که خود را وصیّ حضرت باب می‌دانست ابلاغ و او را از چگونگی رسالت و مأموریت الهی خود آگاه سازند. این بود که به میرزا آقاخان دستور فرمودند سورهٔ جدید التّزول "امر" را که به صراحت متضمّن دعاوی حضرت بهاء‌الله و بیان مقامات مبارک بود نزد میرزا یحیی برده برای او قرائت نماید و جواب صریح و قاطع او را خواستار شود. میرزا یحیی پس از اصغاء لوح مبارک در خواست نمود یک روز به وی مهلت داده شود تا تفکر و تأمل کرده نظر قطعی خود را در این خصوص اعلام نماید. ولی تنها پاسخی که بعداً از وی شنیده شد آن بود که خود نیز چنین داعیه و مقامی را داراست، حتی ساعت و دقیقه‌ای را که مدعی بود بموجب امر و ارادهٔ الهی مطلع ظهور مستقلّی گردیده، اظهار نمود و لزوم اطاعت و انقیاد بلاشرط اهل ارض را از شرق و غرب نسبت به اوامر و نواهی خود خاطر نشان ساخت» (قرن بدیع (چاپ کانادا)، صص ۳۳۸ و ۳۳۹)

**موضوع هفتم:** دربارهٔ اینکه به فرمودهٔ حضرت بهاء‌الله در لوح عبدالرزاق «فو الذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکین نوحه می‌نماید. نظر به استحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری ولکن بر مُنزلش وارد آورده‌اند آنچه را که هیچ ملّتی به مظاهر الهیه وارد نیاورده» (اقتدارات، ص ۴۹)

در اینجا اشارهٔ حضرت بهاء‌الله از سویی به سفارش‌ها و توصیه‌ها و تأکیدات حضرت نقطهٔ اولی به اهل بیان دربارهٔ من یظهره‌الله و رعایت و ملاحظهٔ او است و

از سوی دیگر، به مخالفت و دشمنی و لجاج و ستیزه‌جویی و فتنه و فساد میرزا یحیی و هواداران او است که مایه نوحه و فغان کلمات بیان گردیده است.

حضرت باب در کتاب بیان، باب هشتم از واحد ششم، چنین می‌فرماید: «با وجود این امتناع که غیر از مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ کسی نتواند مدعی شد این امر را، فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را لعل بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید ... حال هم اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسب امری ننموده که سبب حزن او باشد اگر چه در واقع غیر او باشد، اگر چه این تصویری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او گردد بر صاحبان حبّ او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه، زیرا که امر از دو شقّ بیرون نیست یا او است و حال آنکه غیر از او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید ... و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد، واگذارند حکم او را با خدا. بر خلق نیست که حکم بر او نمایند اجلاً لاسم محبوبهم. و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند ... سبب این امر این است لعل در یوم ظهور حقّ قدمهای ایشان بر صراط نلغزد».

و نیز می‌فرماید: «ای اهل بیان، نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید. اگر آنچه که مؤمن به بیان هستید ... و به آنچه بر او هستی اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر کرده‌اید، و الا لایق ذکر نیستید نزد خداوند. ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی‌کنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر می‌شود بمثل آنکه من ظاهر شدم.» (بیان فارسی - باب هفتم از واحد دوم)

**موضوع هشتم:** درباره اینکه به فرموده حضرت بهاء‌الله در لوح عبدالرزاق: «امر حقّ به مقامی رسیده که جوهر ضلال که به هادی موسوم، هادی ناس شده و به اعراض کمر بسته. اگر اهل بیان به بیانات یحیی و سید محمد و هادی و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکر نمایند فوالله لیجدن الحقّ و یضعنّ الباطل ...»

در اینجا اولاً مراد از «هادی»، حاجی میرزا هادی دولت‌آبادی از علمای اصفهان و از پیروان حضرت باب است که در اصفهان در منزل امام جمعه آن سامان

ميرسيد محمد سلطان العلماء به ديدار آن حضرت فائز شد و مؤمن گرديد و ميرزا يحيى ازل نيز سالها بعد، او را رئيس و زعيم با بيان در ايران و وصي و جانشين خود پس از مرگ تعيين کرد و لقب «ودود» را که با «هادی» به حساب ابجدی برابر و مساوی است، يعنی عدد بيست، به او داد. ميرزا هادی در سال ۱۳۰۳ ه.ق. (۱۸۸۶ ميلادی) به جزيره قبرس رفت و در بندر فاماگوستا (ماغوسا)، پایتخت سابق آن، با ميرزا يحيى ازل ديدار و گفتگو کرد. ناگفته نماند که نامبرده در سال ۱۳۲۶ ه.ق. (۱۹۰۸ ميلادی) يعنی حدود چهار سال پيش از ميرزا يحيى درگذشت و در نتیجه خلافت و جانشینی اش موضوعاً منتفی گرديد. در وقایع شهادت تنی چند از بهائیان در اصفهان و از جمله ميرزا اشرف آباده ای به سال ۱۳۰۶ ه.ق. (۱۸۸۹ ميلادی) که به فتوای شيخ محمدتقی اصفهانی، معروف به آقا نجفی، و در نزد بهائیان مشهور به ابن ذئب، و فرمان حاکم اصفهان شاهزاده مسعود ميرزا ظل السلطان فرزند ناصرالدین شاه، نخست به دار آویخته و سپس به آتش کشيده شد، ميرزا هادی دولت آبادی چون خود را در مظان اتهام و مخاطره دید، از خوف مال و جان به بالای منبر رفت و در محضر تنی چند از علمای اصفهان از جمله مجتهد نامبرده به حضرت باب و ميرزا يحيى ازل دشنام و ناسزا گفت و زبان به سب و لعن گشود و از آئين بابی بيزاری و تبری جست، بگونه ای که شيخ مزبور بر مسلمانی او گواهی داد و سرانجام در پناه تقیه و تبری و کتمان عقیدت مال و جان بسلامت دربرود. ناگفته نماند که موضوع تقیه و تبری ميرزا هادی دولت آبادی به گونه های گوناگون، چه در اصفهان و چه در طهران، چندین بار رخ داد.

در آثار و الواح حضرت بهاء الله درباره ميرزا هادی دولت آبادی بارها ذکرى به میان آمده است. و از جمله در رساله خطاب به شيخ محمدتقی اصفهانی، مجتهد یاد شده، معروف به رساله ابن ذئب صادره در قصر بهجی، عکا، در آغاز سال ۱۳۰۹ ه.ق. (۱۸۹۱ ميلادی)، حضرت بهاء الله درباره حالات و روش و رفتار ميرزا هادی و سفرش به جزيره قبرس و ديدار با ميرزا يحيى ازل از جمله چنین می فرماید: «حال در ميرزا هادی دولت آبادی ... تفکر لازم ... به مجرد آنکه شنيد او را بابی گفته اند، اضطراب اخذش نمود بشأنی که وقار و سکون مفقود گشت، بر منابر ارتقا جست و نطق نمود به کلماتی که سزاوار نبود. لزال گليپاره های عالم

محض حبّ ریاست عمل نموده‌اند آنچه را که سبب و علت گمراهی عباد گشته. امثال آن نفوس ضعیفه مثل هادی و غیره، امرالله را تبدیل نمودند و نظر به زندگانی دو روزه دنیا عمل کردند و گفتند آنچه را که عین عدل گریست و قلم اعلیٰ نوحه نمود ... یا هادی، نزد اخوی (میرزا یحیی ازل) رفتی و دیدی، حال به ساحت مظلوم توجه نما، شاید نفحات وحی و فوحات الهام تو را تأیید نماید و به مقصود فائز گرداند.» (لوح خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی (چاپ کانادا)، ص ۶۴، ۲۰۰۱م)

و ثانیاً در این گفتار مراد از یحیی، میرزا یحیی ازل است. او برادر ناتنی و از حضرت بهاءالله سیزده سال کوچکتر بود. میرزا عباس نوری، معروف به میرزا بزرگ نوری، پدر حضرت بهاءالله، شش و به روایتی هفت همسر و پانزده فرزند، ده پسر و پنج دختر، داشت و میرزا یحیی تنها فرزند او از همسر صیغه او، بنام کوچک خانم کرمانشاهی و به روایتی بروجردی، بود.

میرزا یحیی در سال ۱۲۴۷ ه.ق. (۱۸۳۱ میلادی) در طهران زاده شد. کوچک خانم به هنگام تولد میرزا یحیی، و میرزا بزرگ نوری در هشت سالگی او، درگذشتند، و از این رو حضرت بهاءالله سرپرستی و مراقبت و تعلیم و تربیت او را عهده دار شدند. حضرت بهاءالله در لوح سلمان نازله در ادرنه در این باره چنین می‌فرماید: «ای سلمان، بلاایم علی الظاهر از قبل و بعد بوده، منحصر به این ایام مدان. نفسی را که در شهور و سنین به ید رحمت تربیت فرمودم بر قلم قیام نمود.» (مجموعه الواح حضرت بهاءالله (چاپ مصر)، ص ۱۳۱)

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس میرزا یحیی را با همه طغیان و عصیان و دشمنی و نفاق و نافرمانی و عناد در سالیان دراز، مشفقانه به رجوع و بازگشت به دامان امر بدین گونه دعوت می‌فرماید: «یا مطلع الاعراض، دع الاغماض ثم انطق بالحق بین الخلق. تالله قد جرت دموعی علی حدودی بما اراک مقبلاً الی هواک و معرضاً عمّن خلقک و سواک. اذکر فضل مولاک اذ ربیناک فی اللیالی و الایام لخدمة الامر اتق الله و کن من التائبین. هبنی اشتبه علی الناس امرک، هل یشبهه علی نفسک؟ خف عن الله ثم اذکر اذ کنت قائماً لدى العرش و کتبت ما القیناک من آیات الله المهیمن المقتدر القدیر. ایاک أن تمنعک الحمیة عن شطر

الاحديّة، توجّه اليه و لا تخف من اعمالك انه يغفر من يشاء بفضل من عنده لا اله الا هو الغفور الكريم. انما ننصحك لوجه الله، ان اقبلت فلنفسك و ان اعرضت ان ربك غني عنك و عن الذين اتبعوك بوهم ميين.»

(مضمون بيان به فارسی: ای مطلع اعراض، چشم‌پوشی را واگذار و در میانه خلق به حق و راستی گویا شو. سوگند به خداوند که سرشک بر گونه‌هایم ریخته است از اینکه می‌بینم به سوی نفس و هوی روی آورده‌ای و از خالق و آفریدگارت روی بر تافته‌ای. بیاد آر فضل و عنایت مولایت را هنگامی که شب و روز تو را برای خدمت به امرش تربیت می‌نمودیم. از خدا بترس و بسویش بازگرد. گیرم که چگونگی امرت بر مردمان مشتبه شده باشد، آیا بر خودت نیز مشتبه و پوشیده است؟ از خدا بترس و یاد آور هنگامی را که در نزد ما می‌ایستادی و ما آیات الهی را بر تو می‌خواندیم و تو آن را می‌نگاشتی. مبادا غرور و خودخواهی تو را از درگاه الهی باز دارد، به سوی او روی آر و از کرده‌های خویش بیمناک باش، زیرا خداوند از فضل و بخشایش خویش گناهان کسی را که بخواهد، می‌بخشاید. ما تو را به خاطر خدا پند و اندرز می‌دهیم، اگر روی آوری، بسود خود کرده‌ای و چنانچه روی بگردانی، پروردگار از تو و از آنان که بوهم و گمان تو را پیروی کرده‌اند، مستغنی و بی‌نیاز است.)

باری، در این مقاله در موضوع پنجم و ششم چنانکه آمد و همچنین در موضوع نهم که خواهد آمد، درباره مسئله پیشوایی و ریاست اسمی جامعه بابی و ادعای وصایت و جانشینی حضرت باب و نیز دعوی مظهریت میرزا یحیی و روش و رفتار نابخردانه و اعمال و کردار دشمنانه و ستیزه‌جویانه او به مناسبت مقال، سخن بمیان آمده است.

میرزا یحیی ازل سرانجام در سال ۱۳۳۰ ه.ق. (۱۹۱۲ میلادی) در هشتاد و چهار سالگی در شهر فاماگوستا در جزیره قبرس دیده از جهان بربست، در حالیکه متظاهر به مسلمانی بود و به نام یک شاعر ایرانی خوانده می‌شد. حضرت باب لقب «ازل» را بمناسبت برابری عددی «یحیی» بحساب ابجدی یعنی ۳۸، به میرزا یحیی اعطا کردند و ازلی‌ها او را حضرت ثمره خواندند.

حضرت بهاء‌الله درباره رنگهای مختلفه دنیا و تالی فاسد آن در لوح سلمان؛ از جمله درباره میرزا یحیی چنین می‌فرماید: «ای سلمان، جمیع عباد را رنگهای مختلفه دنیا از شاطی قدس ابهی منع نموده. مثلاً در نفس معروف که به محاربه برخاسته، ملاحظه نما. قسم به آفتاب افق معانی که لیلاً و نهاراً طائف حولم بوده و در اسحار که در فراش بودم تلقاء رأس قائم بوده و آیات‌الله بر او القا می‌شد و در تمام لیل و نهار به خدمت قائم. و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهود، لون اسم و حب ریاست چنان اخذش نمود که از شاطی قدس احدیه محروم ماند. فوالذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حب ریاست و جاه دیده نشده.» (مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله چاپ مصر، ص ۱۴۹)

و ثالثاً در این گفتار مراد از «سید محمد»، سید محمد اصفهانی است که در آثار حضرت بهاء‌الله به «سامری» (که در موضوع دوم این مقاله شرح آن آمد) و در آثار حضرت ولی امرالله از جمله به «دجال خبیث»، نامیده شده است. نام‌برده در اصفهان در مدرسه صدر به تحصیل اشتغال داشت و چون به خاطر روش و رفتار ناشایسته‌اش ملزم به ترک تحصیل گردید، پس از چندی نادم و پشیمان راهی کربلا شد و در آن شهر رحل اقامت افکند و در اثر معاشرت با بایان در زمره اهل بیان در آمد. او در جاه‌طلبی و عناد مثل و مانندی نداشت و از نظر اخلاقی نیز پست و فرومایه بود و نسبت به حضرت بهاء‌الله رشک و حسد می‌ورزید.

هنگامی که میرزا یحیی در بغداد در پنهانی و خفا زندگی می‌کرد با همدستی سید محمد اصفهانی که در کربلا ساکن بود متفقاً با حضرت بهاء‌الله مخالفت و دشمنی آغاز کردند، و این دشمنی و مخالفت و ستیزه‌جویی و معاندت و فتنه و فساد در بغداد همچنان ادامه یافت و روز به روز افزون گردید و در استانبول و ادرنه و سرانجام در عکا به اوج خود رسید.

به تشویق و تحریک و وسوسه و اغوای سید محمد اصفهانی، به شهادت قلم اعلیٰ، میرزا یحیی ازل به آئین حضرت باب خیانت کرد و مدعی جانشینی و وصایت گردید و حتی به دعوی مظهریت نیز مبادرت ورزید. سید محمد اصفهانی که از سوی میرزا یحیی ازل از زمره «شهادی بیان» خوانده شده بود، به هنگام تبعید حضرت بهاء‌الله به عکا جزو تبعید شدگان همراه بود و در آنجا نیز همچنان



به فتنه و فساد و دشمنی و لجاج خود ادامه داد، تا آنکه سرانجام در سال چهارم ورود به عکا، یعنی در سال ۱۲۸۸ ه.ق. (۱۸۷۲ میلادی) در جریان توطئه و اقدام خودسرانه و نابخردانه هفت نفر از بهائیان که از رفتار و کردار ناشایسته و ناهنجار او و هم‌دستان ازلی‌اش به ستوه آمده بودند، به قتل رسید.

حضرت بهاء‌الله در لوح سلمان نازله در ادرنه چنین می‌فرماید: «ای سلمان، در حین خروج از عراق لسان‌الله جمیع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل به ندا آید و طیور لیل بعد از غیبت شمس البتّه بحرکت آیند. آن دو که ظاهر شدند، ولکن عن قریب طیور لیل به دعوی ربوبیت و الوهیت برخیزند» (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۳۷)

و نیز حضرت ولیّ امرالله در توقیع قرن خطاب به احبّای شرق چنین می‌فرماید: «به تحریک و دلالت آن وسواس خناس، ناقض عهد جمال علیّ اعلیّ علم اختلاف را برافراخت و هیکل اعزّ ابهی را مسموم نمود و یکی از خدّام را بر قتل مظهر معبود بگماشت، متّحداً متّفقاً به نشر اراجیف و اباطیل و نسبت‌های نالایقه و مفتریات عجیبه و ایقاد نائره فساد و فتنه در ادرنه و مدینه کبیره مشغول گشتند و افکار دولتیان را مشوّش نمودند، آتش حرص و طمع افروخته گشت و الواح ناریه در بلاد منتشر شد. آنچه از قلم ابهی در حین مهاجرت از عراق در الواح شتی نازل تحقّق یافت. سامری ظاهر شد، عجل به ندا آمد، نعاق ناعق اعظم مرتفع گشت، فصل اکبر واقع شد، سنین شدّاد چهره بگشود». (چاپ طهران - ۱۲۳ بدیع، صص ۷۵ و ۷۶)

و رابعاً در این مقال مراد از «أعرج» ملاً محمد جعفر نراقی ازلی از دشمنان ستیزه‌جوی حضرت بهاء‌الله و از هواداران سرسخت میرزا یحیی است که شخص اخیرالذکر او را هم از زمره «شهادی بیان» برخوانده است. ناگفته نماند که حضرت باب در بیان فارسی امور اهل بیان و دلالت و راهنمایی آنان در رابطه با حجّت یعنی کتاب بیان و آیات مندرج در آن را پس از آن حضرت تا ظهور مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ به عهده «شهادی بیان» واگذار کرده‌اند و شهادی بیان در شریعت بیان در حکم علما در آئین اسلام‌اند و ایشان را انذار می‌فرماید که مبادا در ظهور مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ بر او حکم نمایند همان گونه که علمای اسلام هنگام ظهور آن

حضرت بر او حکم نمودند. (باب سوم از واحد دوم، باب شانزدهم از واحد ششم، باب نوزدهم از واحد هفتم، باب دوم از واحد نهم)

حضرت باب از جمله در باب سوم از واحد دوم چنین می‌فرماید: "ملخص این باب آنکه از جانب خداوند بر کلّ ناس دو حجّت است آیات الله و نفسی که این آیات بر او نازل شده و اول حجّت باقیه ظاهره الی یوم القیمة است و ثانی حجّت ظاهره است تا وقت ظهور و حین بطون حجّت است بر کلّ شیء من حیث لا یعلم أحدٌ و از برای او از حین غروب شهادتی هست که ادلاء هستند بر حجّت باقیه که بیان باشد که ایشان به قول او که الآن نازل می‌کند حجّت می‌شوند تا یوم ظهور او مراد ظهور من یظهره الله است و ویل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسی که ایشان را حجّت کرده به مثل آنکه علمای امروز خود را از قبل امام حکم می‌دانند و اسمائی که لایق نیست ایشان را به خود نسبت می‌دهند و اگر صادق می‌بودند در قول از کسی که به قول او اثبات ولایت و نبوت می‌شود محتجب نمی‌ماندند بلکه چون ملاحظه کردند ظهور حقّ منافی با مقام ایشان هست به نسبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده‌اند، فتوی هم علی‌الله داده"

توضیح آنکه واژه «أعرج» در لغت به معنای: لنگ و شل و کسی که پایش بلند، آمده است و مؤنث آن «عرجاء» است (چه در انسان و چه در حیوان). و این لقب از آنرو به ملا محمد جعفر نراقی از قلم اعلیٰ داده شده که نامبرده نه تنها از نظر روحانی پایش لنگش داشته بلکه از نظر جسمانی و ظاهری نیز چنین بوده است.

حضرت بهاء‌الله در لوحی درباره او چنین می‌فرماید: «و اذکر الاعرج، اذ کان فی العراق ارسلنا الیه الالوح و دعوانه الی الله العزیز المختار. انه اعرض عن الرحمن بعد الذی انزلنا علیه الآیات و اظهرنا له البینات علی شأن اشرفت من افقها شمس الحجّة و البرهان. فلما تمّت حجّة ربّه علیه و عدناه بالعذاب و اخذناه بسلطان من عندنا ثم ترکناه آیهً لا ولی الا للباب. انه ادعی فی حقّه اعظم عمّا ادعی اول من کفر بالله و وعد الناس بظهوره فی هذه السنّة غافلاً عمّا قدر له من لدى الله المقتر القهار.» (اسرار الآثار، ج ۲، ص ۱۶) مضمون بیان به فارسی: و بیاد آر

«اعرج» را، هنگامی که در عراق بود الواحی برای او فرستادیم و او را بسوی خدا خواندیم. اما او از خدا روی برتافت بعد از آنکه آیات برای او نازل کردیم و بیّنات بر او ظاهر و آشکار ساختیم بگونه‌ای که آفتاب دلیل و برهان از افق آن آیات و بیّنات مشرق و تابان بود. پس از آنکه حجّت و برهان پروردگار بر او تمام آمد به عذاب او را وعده دادیم و با قدرت و اقتدار او را اخذ کردیم و از او شاهد و مثالی برای عبرت خردمندان بر جای گذاشتیم. او درباره خود مقامی را ادّعا می‌کرد بزرگتر از آنچه که میرزا یحیی ازل برای خویش ادّعا می‌کرد و مردم را در این سنه به ظهور خود وعده داده بود و غافل و بی‌خبر از آنچه که پروردگار برای او مقدر فرموده بود.

**موضوع نهم:** درباره اینکه به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق: «نفسی به هادی بگوید که اگر اقلّ من ذره درایت می‌داشتی، شهادت می‌دادی که آنچه به اسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمة لامر بوده ... مصالح و حکم الهیه اقتضا نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت.»

مقصود حضرت بهاءالله در این بیان، مسئله چگونگی انتخاب میرزا یحیی برادر ناتنی و سیزده سال کوچکترشان به عنوان قائد و رئیس اسمی بایان از سوی حضرت باب و اشتهار نام وی در السن و افواه است.

حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح در سبب و علت و به سخن دیگر در چگونگی و حکمت انتخاب و اشتهار میرزا یحیی به این سمت چنین می‌فرماید: «بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه، (بهاءالله) رجوع به طهران نمود و در سرّ مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخابره ملاً عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود. و چون از برای بهاءالله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل با ملاً عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرّض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام، باب و بهاءالله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدانند، پس چاره‌ای باید نمود که افکار متوجّه شخص غائبی شود و به این وسیله بهاءالله محفوظ از تعرّض ناس ماند. و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را

مصلحت ندانستند، قرعه اين فال را به نام برادر بهاءالله، ميرزا يحيى، زدند. باري، به تأييد و تعليم بهاءالله او را مشهور و در لسان آشنا و بيگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتي بحسب ظاهر به باب مرقوم نمودند، و چون مخابرات سرّيه در ميان بود، اين رأی را باب به نهايت پسند نمود. باري، ميرزا يحيى مخفي و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود. و اين تدبير عظيم تأثير عجيب کرد که بهاءالله با وجود آنکه معروف و مشهور بود، محفوظ و مصون ماند.» (مقاله شخصي سياح (چاپ آلمان، ۲۰۰۱م)، صص ۳۶ و ۳۷)

باري، رؤسای اهل بيان همه تلاش و كوششان اين بود که اثبات نمايند که ميرزا يحيى ازل وصي و جانشين حضرت باب بوده است، با آنکه آن حضرت به صراحت و روشني در باب چهاردهم از واحد ششم کتاب بيان فارسي چنين می فرماید: «ذکر نبی و وصی در اين کور نمی گردد».

حضرت بهاءالله در لوح به اعزاز حاجی نصير قزوینی صادره در ادرنه مندرج در مجموعه الواح چاپ مصر، صص ۱۹۱ و ۱۹۲ درباره وصايت و جانشيني ميرزا يحيى چنين می فرماید: «تازه رؤسای بيان اراده نموده اند که امر وصايتي درست نمايند و به اين اذکار خلقه عتيقه ناس را از منيع عز رحمانيه محروم سازند و حال آنکه نقطه اولی مظهر قبلم جمیع اين اذکار را از بيان محو فرموده و جز ذکر مرايا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آن هم مخصوص و محدود نبوده ... و اين فضل در مرايا موجود مادامی که از مقابل شمس حقيقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کل مفقود و غير مذکور. تالله اليوم مرايا محتجب مانده اند که سهل است، بلکه طوريون منصعق شده اند.»

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع مرقوم فرموده اند: «حضرت باب در الواح و آثار مقدسه بهیچ وجه ذکر جانشين و وصي نفرمودند و از تعيين مبین کتاب خودداری نمودند، زیرا بشارات و وعود مبارکه نسبت بظهور موعود بدرجه ای روشن و صریح و دور مبارک بقدری کوتاه و محدود بود که بهیچ وجه به تعيين وصي و یا مبین کتاب احتیاج نمیرفت. تنها امری که طبق شهادت حضرت عبدالبهاء در کتاب مقاله سياح بدان مبادرت گردید همانا تسميه ميرزا يحيى از طرف حضرت اعلى بعنوان مرجع اسمی اهل بيان است که بنا بتأييد و صلاح دید

حضرت بهاء‌الله و یکی دیگر از مؤمنین شهیر صورت گرفت تا بدینوسیله انظار تا ظهور حضرت موعود متوجه شخص غائبی گردد و هیکل انور حضرت بهاء‌الله بتوانند با سکون و آرامش نسبی به تمشیت امور و اعلاء امر مقدسی که مورد توجه و تعلق خاطر مبارکشان بود اقدام فرمایند.» (قرن بدیع (چاپ کانادا)، ص ۸۹)

### بخش دوم: «درباره پاسخ به پرسش‌های عبدالرزاق»

حضرت بهاء‌الله پس از بیان این مقدمه و پیش‌درآمد مبسوط و پندآموز و روشن‌گرانه به اهل بیان و هدایت و راهنمایی آنان در عرفان و شناسایی حقایق و راستی ظهورشان به عنوان «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ»، به یک‌یک پرسش‌های چهارگانه ملاً عبد‌الرزاق به شرح زیر پاسخ عنایت می‌فرماید:

#### پرسش اول: «در فرق قائم و قیوم؟»

قائم در لغت به معنی: موجود - ایستاده - بر پا - و نیز: آنکه هستی و وجودش به دیگری وابسته و منوط است، آمده است. و «قیوم» در لغت به معنی: قائم به ذات - قائم به نفس - آنکه هستی و وجودش به دیگری وابسته نیست - کسی که آغازی برای او نیست - پاینده و همچنین: نامی از نام‌های خداوند، آمده است. در اینجا دو واژه قائم و قیوم اشاره به بیان حضرت نقطه اولی است در کتاب بیان عربی، باب پانزدهم از واحد ششم، که می‌فرماید: «فلتقومن انتم کلکم اجمعون اذا تسمعن ذکر من نظهره باسم القائم و لتراقبن فرق القائم و القیوم ثم فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون» (مضمون بیان به فارسی: ای اهل بیان، هر گاه نام کسی را که ما او را به اسم قائم ظاهر خواهیم نمود، شنیدید، همگی بپاخیزید و مواظب و مراقب فرق قائم و قیوم باشید، و در سال نه همه خوبی را ادراک نمائید).

حضرت نقطه اولی همچنین در توقیع ملاً عبدالکریم قزوینی معروف به میرزا احمد کاتب درباره فرق قائم و قیوم و اعظم و عظیم چنین می‌فرماید: «من اوّل ذلک الامر الی قبل أن یکمل تسعة، کینونات الخلق لم تظهر و انّ کلّ ما قد رأیت من النطفة الی ما کسونه لحماً ثم اصبر حتّی تشهد خلق الآخر اذا قل فتبارک الله احسن الخالقین، و اشهد أنّ فرق القائم و القیوم عدد تسعة، ذلک ما تکملنّ

الکینونیات فی مقاعدهنّ، ذلک فرق بین کلّ اعظم و عظیم» (مضمون بیان به فارسی: از آغاز این امر تا پیش از نه سال کامل، حقایق و کینونات خلق آشکار و ظاهر نخواهند شد. و همه آنچه را که تو تا کنون دیده‌ای، از مرحله نطفه است تا زمانی که آن را با گوشت پوشانیده‌ایم. پس صبر کن تا خلق جدید را مشاهده نمایی. در این وقت بگو: پاک و منزّه است خداوندی که بهترین آفرینندگان است. و شهادت می‌دهم که فرق قائم و قیوم در عدد نه است و کینونات خلق تا قبل از انقضای این مدت در وجود خود تکمیل نخواهند شد. این است فرق بین هر اعظم و عظیمی.)

توضیح آنکه در قرآن، سوره مؤمنون، آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، رشد و نموّ تدریجی جنینی انسان را قبل از آمدن به این دنیا به پنج مرحله تقسیم می‌نماید که عبارتند از:

۱- مرحله نطفه.

۲- مرحله علقه، یعنی مرحله تبدیل نطفه به یک تکه خون بسته.

۳- مرحله مُضْغَه، یعنی مرحله تبدیل خون بسته به یک گوشت پاره.

۴- مرحله عظام، یعنی مرحله تبدیل گوشت پاره به یک قطعه استخوان.

۵- مرحله اِکساء لحم، یعنی مرحله پوشانیدن استخوان با گوشت است.

و سرانجام پس از این مراحل رشد و نمو در مدت ۹ ماه نطفه انسان به موجودی با گوشت و استخوان تبدیل میشود و برای انتقال از عالم جنینی به این عالم و خلق دیگر یا خلق جدید شدن، آماده می‌گردد. همین گونه شریعت بیان دوره رشد و نموّ جنینی اهل بیان است که پس از سپری شدن ۹ سال فرجه بین دو ظهور، اهل بیان بتوانند آمادگی پذیرفتن امر حضرت بهاء‌الله را پیدا کنند و در اثر ایمان، خلق آخر یا خلق جدید شوند.

باری، حضرت بهاء‌الله در پاسخ به این پرسش در هشت صفحه، بیش از پنج صفحه به عربی و کمتر از سه صفحه به فارسی، مطالبی بیان می‌فرماید که چکیده بخش عربی آن به فارسی این است: فرق این دو اسم همان فرقی است که در دو واژه اعظم و عظیم دیده می‌شود. و این مطلبی است که حضرت نقطه اولی بیان فرموده و ما نیز در کتاب بدیع شرحی درباره آن نوشته‌ایم. مقصود حضرت باب

از این گفتار این بوده که اهل بیان را آگاه و هوشیار نماید که کسی که در آینده ظاهر خواهد شد، بزرگتر است از کسی که هم‌اکنون ظاهر شده و اوست قیوم بر قائم. در این هنگام قائم از عالم بالا ندا می‌نماید که ای اهل بیان، سوگند به خدا این همان قیوم است که با قدرت آشکار هویدا آمده و این همان اسم اعظم است که در برابرش هر اعظم و عظیمی پیشانی بر خاک نهاده است!

آیا روشن‌تر از آنچه که در کتاب بیان درباره این ظهور نازل شده، چیز دیگری می‌توان اندیشید؟ با این همه ببینید که این مشرکان چه‌ها که کرده‌اند! سوگند به خدا که این همان جمال معلوم است که به او ظاهر و آشکار گردید آنچه که در لوح مسطور مرقوم است. ای اهل بیان، مبدا به شخص موهوم (مراد: میرزا یحیی) که از لقای جمال معلوم و آیات و بیانات او سر باز زده و از زمره مشرکان در کتاب الهی شمرده شده، تمسک جوئید.

باری، مراد حضرت باب از این بیان اعظمت ظهور من یظهره الله بر ظهور خود و علو و برتری اسم اعظم بر همه اسماء و عظمت و اقتدار او بر همه اشیاء، بوده است. و ظهورش را بالاتر از آن دانسته که به گفتاری شناخته شود و یا با فکر و اندیشه‌ای ادراک گردد. چه والا و ارجمند است این «قیوم» که بواسطه او حجاب وهم و گمان دریده شد و آنچه از دیدگان پوشیده و مستور بود مکشوف گردید و ختم رحیق مختوم گشوده گشت. قسم به خدا که کتاب بیان در این حین گریان و نالان زبان به راز و نیاز آرد که ای پروردگار، مرا برای ستایش و نیایش و شناسایی مظهر ظهورت از آسمان مشیت و اراده نازل کردی و قائم بر امرت نیز اهل بیان را به روشنی و وضوح دستور فرمود که مبدا به من و آنچه در من نوشته شده، از جمال قیوم محروم و محجوب بمانند. با این همه، اهل بیان آنچه را که در اثبات راستی و حقایق و ارتفاع و اعلائی نامت در من نوشته آمده، تحریف کرده و از تو و آیات تو روی برتافته و مرا سپر خود ساخته و به تو اعتراض کرده و می‌کنند. ای کاش مرا نازل نمی‌کردی و نامی از من نمی‌بردی! قسم به عظمت و بزرگی تو که اگر مرا محو و نابود سازی هر آینه نیکوتر است از اینکه موجود باشم و کسانی که بر اذیت و آزار تو بپاخاسته و برای تو خواسته‌اند آنچه خواسته‌اند، بتوانند مرا بخوانند!

اینک بیان را از فراز تبیان به نشیب این جهان می‌آوریم و در فرق دو کلمه قائم و قیوم به حسب اعداد سخن می‌گوئیم.

فرق قائم و قیوم در عدد، چهارده است (توضیح آنکه بحساب ابجد: «قائم» برابر است با ۱۴۲ و «قیوم» برابر است با ۱۵۶ و تفاوت این دو عدد، چهارده است)، و این برابر است با کلمه «بهاء» اگر همزه آن را شش بشماریم، از آنجائی که همزه به شکل عدد «۶» از اعداد هندسی است.

و چنانچه «قائم» را «قایم» بخوانیم، در این صورت فرق را از نظر عددی، پنج یابیم (قایم برابر است با ۱۵۱ و قیوم برابر است با ۱۵۶) و آن برابر است با عدد حرف «هاء» در کلمه «بهاء» و در این مقام قیوم بر عرش اسم قائم می‌نشیند. و اگر همزه «قائم» را بحسب ارقام هندسی شش بشمریم، فرق «قائم» و «قیوم» از نظر عددی «نُه» خواهد گردید (قائم برابر است با ۱۴۷ و قیوم برابر است با ۱۵۶) که در نتیجه با حساب ابجدی کلمه «بهاء» مساوی خواهد شد، یعنی «بهاءالله».

و افزون بر این مقصود حضرت نقطه اولی از ذکر عدد «نُه»، بیان ظهور موعود است در سال ۹ از ظهور نقطه بیان.

باری، حضرت بهاءالله در سه صفحه آخر پاسخ به پرسش اول به زبان فارسی، ملاً عبدالرزاق را مخاطب ساخته و از جمله چنین می‌فرماید:

"بدان مقصود نقطه اولی از فرق قائم و قیوم و اعظم و عظیم، اعظمت ظهور بعد بوده بر عظیم و قیومت ظهور آخر بر قائم و از فرق اعظم و عظیم در عدد، ظهور تسع بوده ... و این اعظمت و قیومت در این ظهور و ما یظهر من عنده جاری و ظاهر. مثلاً مقصود از قیوم ظهور تسع بوده و او به اسم «بهاء» ظاهر." (توضیح آنکه: به حساب ابجدی، «اعظم» برابر است با ۱۰۱۱ و «عظیم» برابر است با ۱۰۲۰ و تفاوت این دو عدد «نُه» است که مطابق است با حساب ابجدی کلمه «بهاء» یعنی حضرت بهاءالله و همچنین اشاره است به ظهور خفی آن حضرت در سیاه‌چال طهران در سال «نُه» از ظهور نقطه بیان).



و نیز می‌فرماید: «و این تسعه را ایام فرجه ما بین ظهورین قرار فرموده‌اند تا کینوناتی که از شمس عظیم متجلی شده مستعدّ شوند از برای ظهور نیر اعظم که در سنه تسع کلّ به آن موعود بوده اند...»

**پرسش دوم:** «بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری ... آیا همین تعین و تشخص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است، بعد از موت هم باقی است یا زائل می‌شود؟

حضرت بهاء‌الله در پاسخ به این پرسش ضمن سه صفحه به زبان فارسی شرحی بیان می‌کنند و از جمله چنین می‌فرمایند: «روح در رتبه خود قائم و مستقرّ است و اینکه در مریض ضعف مشاهده می‌شود بواسطه اسباب مانع بوده و الا در اصل، ضعف به روح راجع نه ... مریض در حالت مرض، ظهور قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور، ولكن بعد از خروج از بدن به قدرت و قوت و غلبه‌ای ظاهر که شبه آن ممکن نه ... مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه، مع آنکه در مقام خود روشن بوده. در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مضیء است، ولكن نظر به سحاب حائله نور او ضعیف مشاهده می‌شود. و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن به افاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء و لکن این مادامی است که اسباب مانع حائله منع ننماید و حجاب نشود و بعد از حجاب، ظهور نور شمس ضعیف مشاهده می‌شود. چنانچه ایّامی که غمام حائل است اگر چه ارض به نور شمس روشن است و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب، انوار شمس به کمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حدّ واحد بوده. همچنین آفتاب نفوس که به اسم روح مذکور شده و می‌شود. و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است به شأنی ضعیف که ابداً مشاهده نمی‌شود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید، ذره‌ای از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر به طراز بدیع و قوت منیع ظاهر ... و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف می‌شود...»

## پرسش سوم: از چگونگی خلق؟

حضرت بهاء الله در پاسخ به این پرسش در ضمن دو صفحه و نیم توضیحی می‌دهند و از جمله چنین می‌فرمایند: «بدان که لم یزل خلق بوده و لا یزال خواهد بود. لا لأوله بدياً و لا لآخره نهايةً اسم الخالق بنفسه يطلب المخلوق و كذلك اسم الرب يقتضى المربوب. و اینکه در کلمات قبل ذکر شده: كان الهاً و لا مألوه و رباً و لا مربوب ... این همان کلمه است که می‌فرماید: "كان الله و لم يكن معه من شيء و يكون بمثل ما قد كان" (حدیث). و هر ذی‌بصری شهادت می‌دهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود، یعنی آن ساحت مقدّس است از ما سوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر می‌شود محدود است به حدودات امکانیه و حقّ مقدّس از آن، لم یزل بوده و نبوده با او احدی ... مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلیّه. قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و به کلمه امریه تنطق فرماید، عالم بوده و معلومی با او نبوده و همچنین خالق بوده و مخلوقی با او نه، چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یصدق علیه اسم شیء می‌شود ... لذا نفی وجود از کلّ می‌شود، چه که تحقق وجود در رتبه اولی بعد از تحقق عرفان است و قبل از آن بقای ذات قدم محقق و فنای کلّ شیء ثابت و قبل از تجلی ظاهری بر کلّ شیء كان رباً و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هیکل احدیه بر عرش رحمانیه من اقبل الیه فهو مربوب و مخلوق و معلوم. ادراک این مقامات منوط به عرفان عباد است. بصیر خبیر لم یزل یشهد بانّه موجود و غیره مفقود إله و لا مألوه معه و ربّ و لا مربوب عنده. كان و لم يكن معه من شيء و يكون بمثل ما قد كان ...»

حضرت عبدالبهاء درباره اینکه جهان هستی را نه آغازی است و نه انجامی، و نیز وجود و عدم، اموری است نسبی و اضافی، از جمله چنین می‌فرماید: «نفس اسماء و صفات الوهیت مقتضی وجود کائنات است. ربّ بی مربوب تصوّر نشود، خالق بی مخلوق ممکن نگردد، زیرا جمیع اسماء و صفات الهیه مستدعی وجود کائنات است. اگر وقتی تصوّر شود که کائناتی ابداً وجود نداشته است، این تصوّر انکار الوهیت الهیه است، چون ذات احدیت یعنی وجود الهی ابدی است، سرمدی است، یعنی لا اول له و لا آخر له است. البته عالم وجود یعنی این کون نامتناهی را نیز بدایت نبوده و نیست، بلی ممکن است جزئی از اجزاء ممکنات،

یعنی کره‌ای از کرات تازه احداث شود یا اینکه متلاشی گردد، اما سائر کره‌های نامتناهی موجود است. عالم وجود بهم نمی‌خورد، منقرض نمی‌شود، بلکه وجود باقی و برقرار است. وجود و عدم هر دو اضافی است. اگر گفته شود که فلان شیء از عدم وجود یافت، مقصود عدم محض نیست، یعنی حال قدیم بالنسبه به حال حاضر عدم بود چه که عدم محض وجود نیابد، زیرا استعداد وجود ندارد. انسان موجود است، جماد نیز موجود است، اما جماد بالنسبه به وجود انسان عدم است، زیرا جسم انسان چون معدوم گردد خاک و جماد شود و چون خاک به عالم انسان آید و آن جسم مرده زنده شود، انسان موجود گردد. انسان و خاک هر دو موجود، لکن وجود جمادی کجا و وجود انسانی کجا؟ آن بالنسبه به این عدم است. همین طور وجود خلق نسبت به وجود حق عدم است. پس هر چند عالم کون هستی دارد ولی نسبت به حق عدم است.» (مفروضات (چاپ هلند)، صص ۱۲۷ و ۱۹۶)

**پرسش چهارم:** چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابو البشر و سلاطین آن ازمه در کتب تواریخ نیست؟

حضرت بهاءالله در پاسخ به این پرسش در ضمن سه صفحه و نیم مطالبی بیان می‌کنند و از جمله چنین می‌فرمایند «عدم ذکر، دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست، نظر به طول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده. و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود، قسم دیگر معمول بوده ... حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیه مختلف شده تا چه رسد به قبل از آدم.» «مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سوئیه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اوّلیه مبعوث شده‌اند و خلق را به حقّ دعوت فرموده‌اند، و لکن نظر به اختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده ... و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور. بعضی از

هشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال ... انشاءالله باید به منظر اکبر ناظر شد و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت ... حضرت باب در کتاب بیان فارسی درباره ادوار و پیامبران پیش از "آدم" چنین می‌فرماید: «مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود مراد موعود بیان، مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ الْآلَا در علو توحید و سمو تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علماً و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست می‌دارد افنده‌ای که دلالت نکند الا علی الله و بر حب او و ارواح و نفوس و اجسادی که دلالت نکنند الا بر حروف حیّ او که همان است حروف حیّ بیان و همان بوده بعینه حروف حیّ فرقان و همان بوده بعینه کتاب الف و تاء و زاء الی آن ینتهی الی کتاب آدم إذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه البیان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار و دو بیست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم ما لا نهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آن نبوده و نیست» (باب سیزدهم از واحد سوم)

حضرت عبدالبهاء نیز درباره ادوار آفاقی و انفسی و تغییر و دگرگونی آن چنین می‌فرماید: «عالم وجود کلی را چه در آفاق و چه در انفس دوری است. چون دوره منتهی شود، دوره جدید ابتدا گردد و دوره قدیم از وقوع حوادث عظیمه بکلی فراموش شود که ابداً خبری و اثری از آن نماند، چنانکه ملاحظه می‌نمائید که از بیست هزار سال پیش ابداً خبری نیست، و حال آنکه عمران این کره ارض بسیار قدیم است، نه یکصد هزار، نه دو بیست هزار، نه یک میلیون نه دو میلیون سال، بسیار قدیم است و بکلی آثار و اخبار قدیم منقطع، و همچنین هر یک از مظاهر ظهور الهیه را دوری است، زمانی که در آن دوره احکام و شریعتش جاری و ساری است. چون دور او به ظهور مظهر جدید منتهی شود دوره جدید ابتدا گردد.» (مفاوضات، (چاپ هلند) ص ۱۱۳)